

وفیه فصول:

## الفصل التاسع: فی المثل

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلَّى اللهُ على سيدنا ونبينا أبي القاسم مُحَمَّدٍ

وعلى آله الطَّيِّبين الطَّاهرين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين

راجع به مطالبی که خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود، عادت ما بر این است که مسائل کاملاً جا بیافتد و به صرف بیان یک سری مطالب نباشد؛ چطور اینکه در بعضی از صحبت‌ها و نوشتجات عادت بر این است که فقط مطالبی گفته شود و راجع به تحقق عینی آن، صحبت و مطلبی مطرح نشود. لذا ممکن است در صحبت‌ها مطلب تکرار شود ولی این تکرار، تکرار لازم و ضروری است.

به‌طور کلی در مسائلی که جنبه انس و الفت ذهنی در طرح و شکل‌گیری آن دخالت دارد، چنین مشکلی هست که آن قضیه تا بخواهد شکل خود را تغییر دهد، نیاز به ممارست مستمر و شاید استمرار زمانی دارد اما مطالبی که در ذهن به‌واسطه فضای فرهنگی یا نحوه برداشت از طیف خاص از نوشتجات ایجاد شده است آن فضا بخواهد تغییر پیدا کند این چنین نیست.

در مسأله قضاء و قدر همچنین مشکلی وجود دارد و چه بسا ممکن است در بعضی از روایات هم به تأیید این قضیه مطالبی آمده باشد که آنها را عرض خواهیم کرد. این نکته هست که برداشت ما از [مسأله] قضاء و قدر، برداشت اشتباه و خطایی است و آنچه را که گفته شده و می‌شود به این کیفیت نیست.

بنده در جلسه‌ای با مرحوم آقا رضوان الله علیه در طهران بودم و افرادی از سرشناس‌های ائمه جماعات و بعضی از مسئولان مؤسسات فرهنگی آنجا بودند - و به حساب خودشان خیلی بیا و برو داشتند - من احساس کردم اطلاعات اینها در قضیه شب قدر اطلاعات بسیط است، یعنی آنقدر مسأله مسأله مشتبه و مشبّهی بوده که با این همه مطالب، هنوز این مسأله را نتوانسته‌اند هضم کنند و دریابند. یکی از مطالبی که مربوط به قضیه قضاء و قدر می‌شود لیالی قدر است. آنچه که در آیات قرآن و لسان رسول الله و ائمه به این مسأله دلالت دارد که قضیه لیلۃ القدر و آدابی که برای آن ذکر شده

که شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوم ماه مبارک رمضان است. اما در بعضی از احادیث شب قدر به شب بیست و سوم بیشتر تمایل دارد،<sup>۱</sup> در قبالش ما می بینیم که امام حسن علیه السلام در صبح روز شهادت امیرالمؤمنین که روز بیست و یکم بوده، وقتی برای مردم صحبت می کردند، فرمودند که: دیشب شبی بود که شب قدر بود و توضیحاتی که حضرت می فرمایند. در این گونه مسائل، شکل گیری مسأله‌ای در ذهن هست که آن را برای انسان مشتبه می کند که قضیه شب قدر به چه نحو است؛ در نهایت وقتی صحبت می خواهد به نتیجه برسد، به عنوان مقدمیت ذکر می شود که: شب نوزدهم و بیست و یکم جنبه مقدمی دارد و شب بیست و سوم جنبه تأصل و حقیقی دارد؛ با این کیفیت جمع بین مسأله می شود و مطلب فیصله پیدا می کند. درحالی که این طور نیست! چه اشکالی دارد که ائمه از اول بگویند شب نوزدهم و بیست و یکم جنبه مقدمی دارد و خودتان را برای شب بیست و سوم آماده کنید.

راجع به این مطلب در خصوص ماه رجب هم داریم که صریحاً گفته شده: ماه رجب ماه خاصی است و افراد باید خودشان را از قبل آماده ورود در ماه رجب کنند. یا اینکه برای صلاة جمعه در روایات داریم مصلی باید خودش را از قبل؛ آماده کند و تهیو برای رفتن به صلاة جمعه را داشته باشد، به این معنا که مثلاً در آن روز مهمانی خودش به مهمانی نرود، کاری که شاق است انجام ندهد، خستگی پیدا نکند. ما اینها را داریم. یا این که برای لیلۃ الرغائب در روایت داریم: کسی که رجب بر او وارد شود باید خود را برای إدراک لیلۃ الرغائب تهیو و آماده کرده باشد. این خودش یک مسأله است؛ پنجشنبه قبل را، پنجشنبه آن ماه را روزه گرفته باشد که البته در بعضی از روایات پنجشنبه خود آن ماه هست، ولی در بعضی روایات پنجشنبه خود آن ماه را ندارد، یعنی پنجشنبه سابق را روزه گرفته باشد، حال چه آن پنجشنبه ماه رجب باشد یا [پنجشنبه] روز آخر ماه جمادی الثانی، تفاوتی نمی کند. ببینید آماده [بودن را اینجا] داریم.

اما راجع به سه روز ماه رمضان تصریح شده که لیلۃ القدر نوزدهم است، در بعضی اوقات بیست و یکم است، در بعضی اوقات بیست و سوم است، این را دیگر ما نمی توانیم بگوییم که: این دو شب جنبه آمادگی دارد و به عنوان مقدمه است و این طور توجیه کنیم. وقتی تصریح شود بر این که لیلۃ

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹:

قال: أبو عبدالله (عليه السلام): التقدير في ليلة تسع عشرة والابرار في ليلة إحدى وعشرين والامضاء في ليلة ثلاث وعشرين.

القدر شب تاسع عشر است یا إحدى و عشرين است یا ... آن وقت ما چطور می توانیم بگوییم که منظور رسول الله یا امام علیه السلام جنبه مقدمی است؟! اگر جنبه مقدمی باشد می گویند و این ایراد هم ندارد! چه اشکالی دارد به شیعیان و مسلمانان بگویند: ليلة القدر که شب بیست و سوم هست، شبی است که تهیؤ نفسی می خواهد، تهیؤ قلبی می خواهد و از چند روز قبل بایستی این تهیؤ وجود داشته باشد تا شما بتوانید از شب قدر استفاده بیشتر بکنید و همین طور آن حالت تهیؤ باعث شود که حالا إن كنت من الأشقیاء فاحنی من الأشقیاء فاکتبنی من السّعداء<sup>۱</sup> و امثال ذلك که در این است، در تغییر و تبدلات تقدیرات الهی پیدا شود. ما می بینیم این مسأله به مقدمیت نمی خورد.

اگر ما مسأله قضاء و قدر را در اینجا توضیح بدهیم کاملاً رفقا می دانند که در قضیه لیالی ماه مبارک، اصلاً مسأله مقدمیت مطرح نیست؛ یعنی ما وقتی وارد شب نوزدهم می شویم باید بدانیم وارد شب قدر شده ایم. خیلی فرق می کند ذهن و تهیؤ قلبی بر این باشد که آیا الآن شب قدر است و یا اینکه مقدمه است؟ آمادگی که انسان دارد، برخورد نفسی که با این مسأله می کند خیلی فرق می کند. می گوئیم نه بابا امشب مقدمه است هنوز دو شب دیگر داریم. شب بیست و یکم می شود می گوئیم باز نه، این مقدمه است، هنوز آن اصلی که شب قدر است آن شب بیست و سوم است. یک وقت شما این طور [فکر می کنید] اصلاً شب قدرتان را خراب کرده اید. کسی که این طور با شب قدر برخورد کند شب بیست و سوم را هم درک نمی کند؛ چون از اول جنبه مقدمی به خودش وارد کرده است، آن حالت و جنبه مقدمی نمی گذارد اتصال واقعی و وحدت برقرار شود.

آقا شب نوزدهم و بیست و یکم واقعاً شب قدر است، نه این که مقدمه است؛ متنها شب قدر یعنی شبی که مشیت الهی می خواهد از مرتبه کلی به عالم تعینات تنازل کند و قالب بگیرد، در آن شب تعیین و تنجّز پیدا می کند و متعین می شود. این تغییر و تبدلی که قرار است انجام شود از شب نوزدهم شروع می شود؛ یعنی جنبه دوری دارد و برای شکل گیری اش نیاز به دور و اطوار مختلف دارد. در آیات قرآن می خوانیم: **وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ...** ق، ۳۸ که منظور سته ایام شش روز نیست، ما در عرض شش دور! یوم به معنای دور است. ما در شش طور آسمانها و زمین را خلق کردیم. ما از آن مرتبه استعداد که مرتبه هیولای اولیه است، از آن مرتبه که اولین نقطه ارتباط

---

۱. مفاتیح الجنان، دعای شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان.

بین ماده و مجرد و نقطه شروع در ماده هست، از آنجا خلقت آسمان و زمین را به وجود آوردیم، منتها انسان برای رسیدن به این مطلب نیاز دارد که برای او [از طریق] شهودی این مسأله حل شود، که چطور این واقعیت مجرّده مَثَل که ظهور مثالی در عالم مثال دارد، در عالم خارج تعین عینی پیدا کند؟! این آمدن و ارتباط بین مثال و عینیت خارجی می شود دَوْرٌ أَوَّلٌ و طَوْرٌ أَوَّلٌ، که می خواهد از جنبه مثالی این حقیقت عینی نشأت بگیرد؛ آن می شود دور اول که آمد و این عالم مثال و برزخ - مثال سفلی، نه مثال علیا - در این مثال أسفل که نزدیک ترین واقعیت مجرّده به انسان و به عینیت و مشاهدات و عالم شهود و عالم شهادت و عالم مُلک است، آن اولین حقیقتی که در آنجا تشکّل پیدا می کند چه حقیقتی خواهد بود؟ درست فرض کنید مثل يك نطفه ای که می خواهد تبدیل به علقه بشود و پا از مرتبه تَشَأْنِ اُولی بردارد و به تَشَأْنِ ثَانَوی برسد، این چه تغییری حاصل می شود؟ هنوز علقه نشده و هنوز به مراتب دیگر و مضغه بودن نرسیده است. اما بالاخره اینکه می خواهد حرکت کند و برگردد، این [چیست؟] منتها فرق در این است که در اینجا جنبه اُولی همین جنبه عینی، مُلکی و مادّی است، [اما] در خلقت آسمان و زمین که فی سته آیام است، جنبه ملکوتی و مجرد است؛ چون صورت مثالی، صورتِ مادی نیست بلکه صورت، صورت مجرد است، منتها بعضی از آثار و خصوصیات ماده را دارد که عبارت است از شکل و کیف بودن.

وقتی شما پدرتان را که از دنیا رفته است آن را در خواب می بینید، اندازه اش را هم می بینید، یک متر و هفتاد یا یک متر و هشتاد سانت بوده، محاسن داشته، رنگ صورت و خصوصیاتش، پس معلوم است در مثال کیف و کم هم هست، اگر کم نباشد یک متر و هفتاد سانت نمی بینید، از اینجا تا عرش اعلی فرض کنید یک آدم را بایستی در مثال مشاهده کنید! نه، می بینید همین جنبه مثالی هست، در مثال حرکت است، جلو می آید و نزدیک است، در مثال وضع است: نشسته، ایستاده، خوابیده؛ این خصوصیات و اعراضی که ما در ماده می بینیم. بعضی از اینها در مثال هم موجود است، یعنی بر همان جوهر مثالی که نفس ناطقه در قالب مثال است، شما همین اعراض را مشاهده می کنید، البته وزن در آنجا یک بحث دیگری است. اما خصوصیات که در آنجا هست، جمع بین دو وضع که در اینجا مستحیل است شخصی هم ایستاده باشد و هم نشسته باشد ممکن نیست ولی در آنجا می بینید این قضیه وجود دارد. حرکت دَوْرانی از راست به چپ، منافی با حرکت دورانی از چپ به راست است، ولی شما در

عالم مثال دو حرکت دورانی مختلف در دو نقطه متقابل می بینید.

این قضیه در عالم ماده به لحاظ خصوصیات ماده و جنبه‌ای که در ماده هست که ذاتی ماده [می باشد] نمی تواند تحقق پیدا کند. ما نمی توانیم مایعی را در ماده تصور کنیم که مایع باشد ولی سیلان نداشته باشد مثل ماء، این نمی شود. اما همین که تصور ماء در اینجا می شود، سیلان هم همراه او ذاتی او خواهد بود، این از اعراض ذاتیه و لاینفک او خواهد بود.

در مسأله عالم قضاء و قدر، آن طوری که برای او در سته آیام پیدا شده **وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ...** ق، ۳۸ مسأله عالم ماده را که در اینجا مطرح می کند، گرچه ممکن است منظور از سته آیام، همان طوری که بعضی از روایات به آن اشاره دارند، خود آسمان‌ها و زمین از نقطه نظر حیثیت ابداعی و تدریجی باشد. یعنی منظور از سماوات، نه این سماوات مادی است که ما مشاهده می کنیم، آسمان ستارگان، آسمان سیارگان، آسمان کهکشان‌ها، آسمان‌های ثوابت و سیارات.

سته آیام، شش آسمانی است که آسمان دنیای آن آسمان ماده است که تا هر جا ما آن آسمان را مشاهده می کنیم. آسمان دوم که بالاتر است آسمان مثال اسفل است. آسمان سوم، آسمان مثال اعلی است. آسمان چهارم، آسمان ملکوت است. آسمان پنجم، آسمان جبروت و آسمان ششم آسمان لاهوت؛ در آسمان هفتم دیگر آسمانی نیست، بلکه در آنجا عالم، همان وجود بسیط و بالصرافه و بسیط الحقیقه است که در آنجا دیگر آسمان معنا ندارد. آنجا عالم احدیت است که همه مراتب وجود و همه تشانات مقام واحدیت در آن منظوی است. و آن عالمی نیست که جدای از عالم اینها باشد، لذا سبعة سماوات نداریم، سته سماوات است. در همه اینها آن آسمان می آید. آن عالم احدیت که احدیة الذات باشد، هم در لاهوت است، هم در جبروت، هم در ملکوت، هم در مثال اعلی، هم در مثال اسفل و هم در عالم ماده و شهادت؛ در همه آنها آن حقیقت احدیة الذات ساری و جاری خواهد بود. لذا این سته آیام به این می خورد که در شش دَوْر، در شش مرحله که هر مرحله‌ای نسبت به مرحله بعد خود، جنبه عُلّی و سببی دارد و آن مرتبه مادون، در تحت آن مرتبه مافوق قرار دارد. بعضی از روایات نسبت به این مسأله [آمده] و بیانش هم روشن است.

ولی اگر ما بگوییم که نه، منظور از سته سماوات همین آسمان‌ها باشد، آسمان‌های تو در تویی که هر کدام از اینها یک مرتبه‌ای هستند و در تحت یک مرتبه بالاتر [می باشند] که منظور عالم ماده و شهادت باشد، این آیه دلالت می کند که شش مشیت الهی در تشکّل عالم ماده بر این سماوات تعلق گرفته [است]. مشیت اولی، همان مشیتی است که می خواهد بین این ماده و مثال اسفل ارتباط برقرار

کند که آن ارتباطی می‌شود دور و طور اول؛ دور اول، آن نحوه‌ای است که ادراک این مسأله برای افراد عادی در هر مرتبه علمی جز با کشف قلبی و شهودی مستحیل است؛ امکان ندارد که بدون کشف، این قضیه [صورت بگیرد].

از نظر برهانی مسأله روشن است که باید سنخیت بین ماده و مجرد، بین معلول و علت برقرار باشد تا اینکه علت تأثیرگذاری کند و بخواهد آن ماده را به شکل ماده بودنش دریاورد؛ تا سنخیت نباشد انجام نمی‌شود. شما وقتی که هیزمی در دست بگیرید، این هیزم که عبارت است از خشب، هیچ ارتباطی با نار ندارد، این از یک جنس است و این از جنس دیگر است؛ اصلاً نار یک حقیقت و وجودی است که جنبه تجردی در او خیلی قوی است؛ وقتی نگاه می‌کنید با دست نمی‌توانید بگیرید، فقط با چشم می‌توانید نگاهش کنید؛ اگر بخواهید او را با دست بگیرید دستتان را می‌سوزاند، اصلاً چیزی به دست اصابت نمی‌کند که بخواهید آن را در وزن قرار بدهید. بله! گرما و انرژی او را می‌توانید فشرده کنید و بعد به صورت پتانسیلی که بخواهد جنبه مادی داشته باشد تبدیل شود؛ اما خود آن آتش مورد [وزن] قرار نمی‌گیرد و خیلی لطیف است، لذا به آن جسم لطیف گفته می‌شود؛ نار جسم لطیف است.

عجیب این است که چطور خداوند متعال در خلقت آسمان‌ها و زمین و کیفیت اعمال ولایت در این عالم، به نار و زجاجه و امثال ذلک متشَبَّه شده است: **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ النُّورِ**، ۳۵ که در اینجا آن مسأله حقیقت، به عنوان یک اصل تحقق پیدا می‌کند و تبدیل به شعله می‌شود که آن حقیقت اولی قابل رؤیت نیست اما وقتی که تنازل پیدا می‌کند ما آن را بنفش می‌بینیم، منتها این تصاعد است و حقیقتش تنازل است؛ وقتی باز تنازل پیدا می‌کند شما نارنجی می‌بینید و در آخر سر دیگر دود مشاهده می‌کنید که اگر اینجا باشد سقف و در و دیوار و دست را سیاه می‌کند که می‌شود عالم ماده و عالم شهادت؛ یعنی همین واقعیت را خداوند در اینجا به این نحوه تمثیل زده است.

این مسأله هم به همین کیفیت است که چطور در خلقت آسمان و زمین، تقدیر و مشیت الهی به شش طور انجام شده است. البته در عرفان نظری و در کیفیت خلق عالم شهادت، برای ارباب کشف و شهود یک همچین مسأله‌ای مطرح است، آنهایی که اهل کشف و شهود و سیطره و اطلاع بر تکون این مطالب هستند تعلق ماده به عالم شهادت را در شش طور می‌دانند. یا همان طوری که در مسأله اعجاز اگر نظر رفقا باشد گفتیم که وقتی اراده بر خلق مادی تعلق می‌گیرد چطور یک ولی مسأله را به همین کیفیت انجام می‌دهد و آن واقعیت را در خارج تحقق می‌بخشد. به عکس آنچه بعضی از بزرگان

فرموده‌اند که مسأله علیت را به مسائل دیگر زده‌اند و همان‌طور که عرض کردیم دیدیم که مطلب این‌طور نیست. مسأله علیت منافاتی با اعجاز ولی ندارد، همان اراده‌ای که بر خلق عالم ماده تعلق گرفته است همان اراده ازلی باقی است.

بینید این هم از چیزهایی است که ما همیشه به دنبال قبل و سابق می‌گردیم، قبلاً این‌طور شده و الآن دیگر خبری نیست! قضیه این نیست! قبلی وجود ندارد، بعدی وجود ندارد. اگر اراده پروردگار بر خلقت آسمان و زمین قبلاً تعلق گرفته است و این خلقت سلسله مراتب علی را طی کرده است، همان خلقت، الآن هم وجود دارد و سلسله مراتب علی را همان‌طور طی می‌کند؛ چه اشکالی دارد؟ همان‌طور که سجاوات و ارضین به اراده قاهره و مشیت واحده از مراتب عالم ابداع و لاهوت و جبروت و عالم عقل و تدبیر گذشته و به عقول جزئیة رسیده است تا اینکه به عالم ماده و شهادت تنزل پیدا کرده است، چه اشکالی دارد همان کیفیت الآن در نفس امام رضا علیه‌السلام تحقق پیدا کند؟ این چه ایرادی دارد؟ کجای قضیه در اینجا گیر دارد که ما باید مسأله علیت را در خود این ماده جستجو کنیم؟ چه استبعادی در این مسأله هست؟ یعنی الآن چون این آسمان‌ها و زمین خلق شده‌اند دیگر نمی‌شود ماده‌ای تحقق خارجی داشته باشد!!؟ چه استبعادی در اینجا هست؟ مگر ما این قاعده را نداریم که: حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد. همان‌طوری که این عالم، عالم ماده است، پشم و فرش و دیوار و سنگ و آجر و گچ، به اراده پروردگار از عالم مجرد که وجود بالصرافه و بحت و بسیط است تنازل کرده است و به این کیفیت درآمده که بنده دارم می‌بینم، ستون و ساعت به دیوار و آهن و فرش را می‌بینم، همین‌طور آن اراده پروردگار بر خلقت مادی حیوان و شیر درنده تعلق گرفته است. چه اشکالی دارد که همین الان هم آن اراده تحقق خارجی پیدا کند و به دست يك ولی از اولیاء الهی مثل امام علیه‌السلام - امام رضا یا موسی بن جعفر - اشاره به پرده بکنند و شیر در پرده تبدیل به شیر واقعی بشود؛ شیر صوری تبدیل به شیر مادی بشود. شیری که نقش است، تبدیل به شیر حقیقی سیصد چهار صد کیلویی بشود؛ چه اشکالی دارد؟

چرا ما باید دنبال این بگردیم که امام رضا علیه‌السلام فقط در سلسله مراتب مادی تصرف کرده‌اند و زمان را برداشته‌اند و مثل عصای موسی که اشاره می‌کند و تبدیل به ازدهایی می‌شود **فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ نُجْبَانٌ مُّبِينٌ** الأعراف، ۱۰۷ تازه حیات هم نبوده ثعبان بوده، یعنی ازدهای مهیبی بوده است. آیا حضرت موسی در ماده تصرف کرده، یعنی همان ماده را در جریان و بستر زمان گسترش داده

و این ماده که باید در آخر تبدیل به آن ماده بشود، حضرت زمان را در اینجا برداشته است و همان سلسله علیتی که بر ماده مترتب است را سرعت بخشیده و در ماده اش تسریع کرده است. این طور است؟ یا این که نه - توجه کنید چه می‌خواهم عرض کنم - نفس همان اراده‌ای که آن حقیقت مجرد را به صورت خشب و عصا در آورده است، حضرت موسی علیه السلام از همان جا شروع می‌کند به اجراء سلسله علیت، نه از پایین. به این عصا کاری ندارد! به آن بالا کار دارد، بالا را دست کاری می‌کند، این پایین قلقلکش می‌شود! توجه کردید؟ از بالا اراده می‌کند تا عصا تبدیل به اژدها شود، نه اینکه عصا را بردارد مثل این لیوانی که در دست من است، عصا را خرد کند، متتها شما نمی‌بینید. این فیلم‌ها را دیده‌اید؟ وقتی که می‌خواهند در صحنه‌ای دقت کنند مثلاً در دادگاه، شخصی که خلاف و جنایتی کرده و کسی را کشته است او را می‌آورند وقتی نگاه می‌کنید نمی‌فهمید این زودتر هفت تیر کشیده یا آن؛ ولی فیلم را یواش و [آهسته] می‌کنند، سرعتش را از یک ثانیه هم کم‌تر و بطیء‌تر می‌کنند وقتی که سرعتش را کم می‌کنند، آن لحظه‌ای را که زودتر [مرتکب] شده است را یک دفعه در یک دهم ثانیه می‌فهمند که این زودتر شلیک کرده و دستش روی ماشه رفته است. درست شد؟ همین را شما عکس کنید؛ یعنی همین حالت عادی را تبدیل کنید به سریع. وقتی که فیلم را تندش می‌کنند دیدید که چقدر خنده‌دار می‌شود؟! از این جا تا این جا دارد قدم می‌زند یک دفعه مثل موشک به آن طرف سالن می‌رسد. آیا حضرت موسی آمد فیلم را تند کرد؟ یعنی این عصا که در دستش بود را خرد و خمیر و خاک کرد و بعد در بستر زمان گرداند و بزرگ شد و گیاه شد و مثلاً صد سالی طول کشد تا این که این عصایی که هست [بشود؟!]

چندی پیش در موزه‌ای یک عصایی را دیدیم، گفتند: عصای موساست! ما هر چه نگاه کردیم دیدیم به این عصا نمی‌آید که تبدیل به اژدها بشود. یک چیز درازی و نازک! گفتم والله آنکه ثعبان مبین است تشکیلاتی می‌خواهد! آن عصا باید تنه چنار باشد تا تبدیل به ثعبان مبین باشد؛ اما این عصای موسی اگر می‌خواست بشود، تبدیل به نوزاد ثعبان مبین [می‌شد]. علی‌کلّ حال شاید حضرت موسی عصاهای مختلف داشته و العلم عند الله؛ خبر نداریم! حالا یک خورده مزاح هم هست، [اگر] بخواهد آن چوب کوچک هم اژدها بشود همان هم ثعبان می‌شود.

قضیه این طوری و به این کیفیت بوده تا قاعده علیت از بین نرود؟! نه، ما نیاز نداریم. قاعده علیت سر جایش است هیچ دست هم به آن نمی‌زنیم؛ از بالا قاعده علیت را انگولک می‌کنیم نه از پایین! جناب مولانا شما که می‌فرمایید به خاطر این است که قاعده علیت از بین نرود، بگویید بینم امام رضا



علیه‌السلام چه کار کردند؟ حالا موسی یک عصایی دستش بود تا هر بلایی سر آن عصا در بیاورد و زمان را فقط از وسط بردارد؛ امام رضا علیه‌السلام که چیزی نداشت! کاری که امام رضا کرد بالاتر از این بود؛ امام رضا چه دستش بود؟ عکسی بر پرده و نقشی بر دیوار بود. مگر نقش ماده است؟ پرده سر جایش است، امام رضا در پرده و قماش تصرف نکرد، در نقش تصرف کرد. موسی بن جعفر علیهما السلام در نقش و صورت تصرف کرد، صورت مجرد است، صورت که ماده نیست تا در او تصرف کوئی به معنای تصرف مادی باشد. قضیه چیست؟

یا در موارد دیگری که انسان مشاهده می‌کند، حال اگر بخواهیم راجع به این قضیه صحبت کنیم مسأله به درازا می‌کشد. آن حالتی که بزرگان خودشان نقل کرده‌اند؛ آن کسی که خودش انجام می‌دهد بهتر می‌داند که چه کار می‌کند، تا این که ما بیاییم برایش تکلیف تعیین کنیم. می‌گوید آقا من خودم این طوری کردم؛ می‌گوید: آقایی خود می‌گویی! تو داری در ماده تصرف می‌کنی! می‌گوید: بابا من می‌کنم یا تو؟! اگر من دارم می‌کنم که بهتر می‌دانم چه کار می‌کنم! بهتر می‌دانم چه کار دارم می‌کنم. نه آقا! شما گرمی حالی ات نیست! حالی ات نیست داری چه کار می‌کنی! متوجه نیستی! می‌گوید: اگر اعجاز است، من دارم این اعجاز را می‌کنم، تو داری برای من می‌گویی که چه می‌کنی؟

وقتی که بزرگان برای ما توضیح می‌دادند این نحوه نبوده است. مسأله اعجاز امام موسی بن جعفر از آن قبیل است. وقتی يك ولی الهی تصرف می‌کند، مسأله تصرف ولی الهی مسأله اعمال حقیقت واحدیت است، نه دخل و تصرفات خارجی و مادی به همین کیفیت که ما انجام می‌دهیم؛ یعنی همان طوری که آن حقیقت واحدیت و اراده واحد، در اسامی کلی علم، اسم کلی قدرت، علیم، قدیر و حی نفوذ کرد و در سیطره خودش قرار داد و از این سه اسم حیات و قدرت و علم، اسامی جزئی دیگر نشأت پیدا کرد تا به اینجا رسید، نفس همین قضیه الآن در سنه ۱۴۳۳ هجری قمری در بعد از ظهر روز دوشنبه می‌شود اتفاق بیفتد؛ چه اشکال دارد؟ چرا باید این قضیه قبلا باشد و پرونده اش بسته شده باشد؟ چه کسی گفته است؟ چرا باید این مسأله فقط در آن موقع انجام شده باشد؟ مگر ما قائل به استمرار سلسله علیت و عدم انقطاعش نیستیم؟ اگر قائل نیستیم پس چطور می‌توانیم معترف به انقطاع این مسأله از مقام قضاء و قدر باشیم و پرونده عالم کون را ببندیم و هیچ ارتباطی بین آن و بین عالم کون برقرار نکنیم؛ مگر نمی‌گوییم اگر يك لحظه علت از معلول خودش جدا بیافتد در آن لحظه عدم بر معلول حاکم می‌شود؟ مگر ما این حرف را نمی‌زنیم؟ بسم الله! امام رضا علیه‌السلام هم که در سنه صد و

شصت و خورده‌ای هجری، شیر منقوش در پرده را به شیر واقعی تبدیل می‌کند کاری نکرده است، همان کاری را کرده که خدا در این سلسله مشیت [کرده است] یعنی همان کار قبلی خودش را کرد.

وقتی که می‌گوییم نفس ولی واسطه هست تعجب نمی‌کنیم؛ اینجا که می‌رسد چشمانمان این طوری می‌شود! بابا همین اوضاع و اینهایی که می‌بینید از نفس امام رضا علیه‌السلام آمده و به اینجا رسیده است، متها ما این مطلب را دقت نمی‌کنیم، یک شیر سیصد کیلویی را می‌آییم چه کار می‌کنیم؟ می‌گوییم مگر می‌شود؟

اینکه یک مورد است! اگر قرار بر این باشد که ولایت، باعث خلق آسمان و زمین باشد که بوده و هست و آثار و روایات و حتی مسائل حکمی و فلسفی هم بر این قضیه دلالت دارد صرف نظر از عرفان و نقل، اگر این طور باشد این کاری که امام رضا کردند آسان‌تر از خلقت آسمان و زمین است که تا حالا کرده‌اند. مگر همین کارها را نکرده‌اند؟ این ولایت کرده است! فرقی بین نفس امام رضا و نفس پیغمبر و امام سجاد و امام زمان نیست، همه یک حقیقت هستند؛ یعنی آن کاری که امام رضا کرد، همان کار را امام زمان کرده‌اند، همان کار را حضرت زهراء کرده‌اند، همان کار را یعنی امام حسن مجتبی کرده‌اند، یک حقیقت است و آن نفس ولایت است، ظهور نفس ولایت متفاوت است؛ ما کجا داریم فکر می‌کنیم؟! ظهورش مختلف است واقعیت یکی است. دریا یکی است، آن دریا می‌آید در رودخانه‌های متفاوت، آن آبی که در دریا می‌آید یک آب است، یک خاصیت و یک حقیقت دارد، نه اینکه یک آب به این طرف و یک آب مختلف در این طرف. یک واقعیت است.

پس امام رضا که آن کار را انجام دادند، کأنّ امام سجاد کرده‌اند. می‌توانیم بگوییم امام سجاد این کار را کرده، امام جواد این کار را کرده، امام هادی و امام زمان کرده‌اند. چون حقیقت ولایت چیست؟ [یک حقیقت است]

حال از شما سؤال می‌کنم، طبق آیه **لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ** ... غافر،

۵۷ این آسمان‌ها و زمینی که هست بالاتر است یا خلقت شما؟ کاری که امام رضا علیه‌السلام در خلقت آسمان و زمین کرده‌اند [بالاتر است یا خلقت شما]؟ شما خیال می‌کنید همین که پیش مأمون نشسته‌اند هیچ کاری نمی‌کند؟ فقط به من و شما را نگاه می‌کنند؟ ما فقط یک ظاهری از امام رضا می‌بینیم! آن حقیقت امام رضا هر آن و لحظه مرا زنده می‌کند، اگر مرا زنده نمی‌کرد که الآن نمی‌توانستم حرف بزنم! اینکه دارید به من نگاه می‌کنید، اینکه الآن من حرف می‌زنم، نقشش در دست کیست؟ در دست امام

حی است، در دست امام زمان است! پس امام زمان الآن دارد عوالم را خلق می کند و استمرار می بخشد. آن وقت ما نمی توانیم يك شیر را نگاه بکنیم! اینکه چیزی نیست!

عرض بنده این است که [جناب] مولانا چه تفاوتی می کند بین خلق شیری که امام رضا می کند و بین خلقی که الآن دارد آسمان و زمین را می کند؟ ببینید کجای قضیه لنگ است؟ ما خلقت آسمان و زمینی که الآن توسط همین امامی که جلوی مأمون نشسته را نمی بینیم اما یک صورت شیر را تبدیل به شیر می کند، صورتمان این طوری می شود، مگر می شود؟! این که چیزی نیست! صد کیلو است! این کرات و این کهکشانها، الآن به دست امامی ایجاد می شود که جلوی مأمون نشسته است. چرا به این نگاه نمی کنید؟ چرا به این توجه نمی کنید؟ روشن شد؟ یعنی همان اراده ای که از آن بالا ...

حضرت موسی همان اراده بالا را اعمال کرد، منتها حضرت موسی مربوط به آسمانها نبود. چون آن يك ولایت دیگر می خواهد که ولایت ائمه معصومین است، یعنی می خواهم این را بگویم: همان حضرت موسایی که این کار را می کند، امام رضا برایش این کار را می کند. حضرت عیسی که مرده زنده می کند، امام جواد برایش این کار را می کند. حضرت نوح که کشتی را می اندازد و عالم را کن فیکون می کند، خودش هم می داند، اگر نمی دانست که متوسل به ائمه نمی شد! اگر حضرت نوح نمی دانست که متوسل به پنج تن نمی شود! اگر حضرت موسی نداند که در مراتب خودش متوسل به معصومین ما نمی شود؛ پس آنها می دانستند، آنها معرفت داشتند، آنها خبر داشتند [که] اینجا چه خبر است. دست را این انجام می دهد، ریشه و ریموت کنترل را او می پیچاند او انجام می دهد، منتها ما در ظاهر می بینیم، حضرت عیسی مرده زنده کرد: **و نُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتِي بِإِذْنِي ...** الهائده، ۱۱۰ عجب! نگاه کن! يك اشاره کرد: پا شو پا شو! طرف از قبر آمد بیرون! این که از قبر بیرون می آید چه کسی این را انجام می دهد؟ امام زمان ما این را انجام می دهد! چه موقع؟ آن موقع همین را دارد انجام می دهد، به اسم چه کسی؟ منتها امام زمان مظلوم! ساکت! می گوید: آره، آن را حضرت موسی کرد، حضرت عیسی کرد، ما که بعد از آنها آمدیم، ما چه کردیم! می گوئیم: بابا مخلصیم! ما اسفار خوانده ایم! دیگر با ما نمی توانی! استغفرالله! با ما دیگر شوخی نکنید! همه این خلقت آسمان و زمین و کار ملائکه و جبرئیل و اینها همه مال شاهاست! همه مال خود شاهاست.

پس این قضیه ای که الان انجام می شود، این مربوط به چیست؟ این يك حقیقت واحد است،

این حقیقت واحده از چشم‌ها پنهان است، این را نمی‌توانند درك بکنند؛ اما همان موقعی که امام رضا صورت شیر را تبدیل به شیر می‌کند، می‌آید پرده از جلوی چشم ما بردارد: وای! چه خبر است؟! اصلا دیگر این شیر به چشم نمی‌آید! اصلا مثل ذره‌ای سر سوزن می‌ماند، امام رضا به اندازه رأس الإبرة این کار را انجام داده‌اند. بیایم نگاه کنیم: اوه اوه اوه! چه خبر است! از جبرئیل گرفته، تا این ذره‌ای که الآن از این فرش من بلند می‌کنم، این را دارند ایجاد می‌کند و خلق می‌کند! آن وقت شیر دیگر چیست؟ قضیه شیر می‌شود خنده‌دار! این می‌شود قانون و قاعده علیت.

پس ما باید قانون علیت را از بالا به آن دست بزنیم، نه از پایین. آن قانون علیت وقتی که از بالا تنازل پیدا می‌کند و می‌آید همان قانون الآن هست. هم کرات را در حیات و بقاء استمرار می‌دهد و هم عوالم مثال و عوالم بالاتر را در حیات استمرار می‌دهد. حالا در جلوی مأمون یک شیر نقش بر پرده‌ای را تبدیل به شیر [می‌کند] این چیست؟! این اصلا عددی به حساب نمی‌آید!

مطالب امروز یک مقداری دقیق بود با این که قبلا گفته شد، ولی امروز یک مقداری من [دقتش] را بیشتر کردم، تا این که ان شاء الله فردا برای مسائل قضاء و قدر در کیفیت شب‌های سه‌گانه که چرا به این کیفیت است؟ مطلب خیلی روشن شده باشد که چرا در قضیه شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم این سه شب متوالیا، صحبت از قضاء و قدر شده است.

تلمیذ: ولی کامل الهی غیر از معصوم اگر به آن مرتبه رسیده باشد و اتصال پیدا کرده باشد، آن هم به همین شکل تنزل می‌دهد؟

استاد: بله، چه تفاوتی می‌کند؟ در واقع آنکه انجام می‌دهد همان ولی حی است، یعنی نفس معصومین است، ظهورش در این ولی کامل است. مثل اینکه چطور آن ظهور در حضرت موسی و در حضرت عیسی بود آن ظهور الآن در این ولی است.

تلمیذ: يك نقلی را در نور مجرد اخوی نقل کرده‌اند که با مرحوم آقا از حرم به جایی برمی‌گشتیم، ایشان دستشان را بلند کردند گفتند: احاطه‌ای را که امیر المؤمنین علیه السلام دارند الان من هم دارم، یعنی تسلط و احاطه‌ای را که ایشان داشته‌اند من هم دارم. این را برای یکی از رفقای که به نحو دیگری نسبت به ایشان فکر می‌کرده است فرموده‌اند.

استاد: بله، همان است. اگر باشد همان است. البته بنده همچنین چیزی نشنیده‌ام ولی يك چیزی

از ایشان شنیده‌ام و آن این بوده که: شخصی در منزل ایشان آمده بود - الآن هم حیات دارد - و از ایشان سؤال کرده که ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟ آیا شما ارتباط با امام زمانتان دارید؟ - این آدم مقدسی است و امام زمان را بنده خدا نفهمیده است و خیال کرده که يك اتاق خلوت و خالی و تاریکی هست مثل تاریخ خانه‌ها، حتماً بایستی در يك وقت خاصی آنجا بروند و یواشکی صحبتی، پچ‌پچی بکنند و از آنجا دریابند و بعد بگویند: آقا، این کار را بکنیم و آن کار را کنیم و از این حرف‌ها و چرت و پرت‌هایی که تا به حال زیاد شنیده‌ایم. يك همچنین سؤال کرده است. این قضیه مال خیلی سابق است و وقتی که در طهران بوده‌اند می‌باشد. صدای بچه‌ها از طبقه پایین می‌آمده، بچه‌ها بازی و سر و صدا می‌کرده‌اند، ایشان گفتند: الآن شما احاطه مرا بر این بچه‌هایی که در این پایین هستند احساس می‌کنید یا نه؟ منظور احاطه حضوری است. گفت: بله. گفتند: حضرت نسبت به من، این نحوه احاطه و ارتباط وجود دارد. البته این مطلب را برای آن شخص گفتند، اما همان طوری که گفتم مطلب خیلی بالاتر از این حرف‌هاست که جرأت گفتنش نیست! آن را من شنیده‌ام.

اما آنچه را که ایشان [گفتند] اگر نقل درست باشد - چون بالاخره ما مطالب خلافی شنیده‌ایم که از ایشان از مرحوم آقا نقل شده است حالا ناشی از عدم فهم بوده یا هرچه بوده است - اگر دقیقاً و عیناً به همین نحو بوده، این قضیه معنایش این است: همان طوری که ولایت، مسأله ارتباط بین نفوس و بین مبدأ اعلی هست و این واسطه و این ولایت حقیقت واحده است و این حقیقت واحده دو برنمی‌دارد، ما دو حقیقت نداریم؛ یک حقیقت واحده است، ظهور آن حقیقت واحده در مظاهر مختلف متعدد است. یکی از آنها ظهورش تجسم در امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، یکی از آنها ظهورش در امام حسن، امام سجاد، امام جواد و الآن در امام زمان است. همین مسأله ظهورش الآن فرض کنید که در من است و آن اطلاع و اشرافی که باید یک ولی نسبت به یک فرد داشته باشد مثل امیرالمؤمنین، من دارم. این اشکالی ندارد و مسأله خلافی نیست. یعنی همان طوری که اگر امیرالمؤمنین اینجا بیایند و شما در مقابلش بنشینید آیا می‌توانید چیزی از او کتمان کنید؟ می‌توانید از ایشان چیزی مخفی کنید؟ می‌توانید بگویید من فلان کار را دیشب نکردم؟ می‌توانید بگویید من فلان کار را نکردم؟ می‌توانید بگویید من فلان حرف را من نردم؟ نمی‌توانید بگویید. چرا نمی‌توانید؟ چون نسبت به نفس شما و کارهای شما اشراف دارد؛ ولی خدا می‌گوید من هم همین هستم! آن حرفی را که او می‌زند آن را من می‌زنم. اگر امیرالمؤمنین می‌گویند: سه چهارتا می‌شود دوازده تا! حالا چون من ولی خدا هستم سه

چهار تا می شود نه تا؟ نه، آن هم می شود دوازده تا!

پس اگر علی بگوید سه ضرب در چهار، مساوی است با اثنی عشر. اگر من هم بگویم، سه ضرب در چهار مساوی است با اثنی عشر، هر دو یکی است، تفاوتی ندارد. نه اینکه دلالت بر این کند که ما با حضرت مساوی هستیم، نه نه نه نه! ظهور در هر دو یکی است. اما منبع و منشأ و ظرفیت مختلف است. بارها عرض کردم آبی که در رودخانه است از نظر کیفیت و خواص عین آبی است که در دریاست، همان آب در دریا می آید وارد انهار می شود، آبی که در انهار است واحد است، مختلف نیست، نشأت گرفته از دریاست؛ منتها ظرفیت و سعه رودخانه این مقدار است و سعه بحار این مقدار است. این مربوط به امام است. بله، امام سعه وجودی اش در مراتب علم، لا یتناهی است و همان سعه وجودی در نفس ولی، در آن محدوده نیاز خارجی که باید تحقق پیدا کند با آن سعه یکی خواهد بود. به ریشه کاری نداریم، آن ریشه هرچه هست، آن مربوط به هر نفس است. سعه وجودی پیغمبر از امیرالمؤمنین بیشتر است؛ پس معلوم است امیرالمؤمنین نباید امام باشد! چون سعه وجودی پیغمبر بیشتر است. سعه وجودی امیرالمؤمنین بیشتر بود یا بقیه ائمه؟ طبق نص روایات مگر نداریم که سعه وجودی امیرالمؤمنین بیشتر بود؟ پس بقیه ائمه نباید امام باشند؟ چون کمترند!! این ارتباط ندارد.

سعه وجودی، با آن قضیه احاطه علمی و احاطه قدرت بر عالم وجود، دوتاست. آن سعه وجودی بر می گردد به عوالم خودشان، سیر در اسماء کلیه و ذات خود آنها. آنچه مربوط به عالم وجود است، از نقطه نظر اطلاع و اشراف، تفاوتی ندارد. اگر الآن از امیرالمؤمنین بپرسند در فلک چهارم، در فلان سیاره چه می گذرد؟ حضرت یک مطلبی را می فرماید. همان را اگر فرض کنید از مرحوم حداد می پرسیدند، عین همان را می فرمودند. بدون یک سر سوزن کم و زیاد. همان را اگر از مرحوم آقا می پرسیدند همان را می فرمودند.

این مطلب مربوط به این است، در آنچه که مربوط به این عوالم است و اطلاع و اشراف بر این عوالم است، تفاوتی ندارد؛ چون ولایت یکی است. وقتی که ولایت یکی شد، آن ولایت یک وقت ظهور در امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا می کند، یک وقت ظهور در امام مجتبی، یک وقت در امام زمان، یک وقت در سایر اولیاء الهی.

تلمیذ: ادعیه و اعمال شب های قدر متفاوت است. دلیلش همین است؟

استاد: حالا این را عرض می کنم. اعمال سه شب قدر یکی است، نه اینکه سه تاست، یک

واقعیت است، یک حقیقت است، منتها این سه روز طول می کشد.

تلمیذ: می‌شود گفت شب قدر از نیمه شعبان شروع می‌شود؟ درباره شب پانزده شعبان هم

يك همچنين مطالبی داریم؟

استاد: نه، راجع به آن نمی‌توانیم بگوییم. البته راجع به این سه ماه داریم که از رجب و شعبان به طور کلی حال و هوای فضا و عالم تغییر می‌کند. این هست، اما هر کدام از اینها برای خودشان جایگاه خودشان را دارند. به این معنا اگر بگوییم همین‌طور است. ولی در شب پانزده شعبان که شب قدر نیست، آن به واسطه این است که در آن شب ظهور جسمانی و مادی امام حی تعلق پیدا کرده است و به این واسطه در آن شب، تنجّز پیدا کرده است. اما اینکه در شب نیمه شعبان تقادیر اشیاء در آنجا تنجّز پیدا کرده باشد، نه؛ يك همچنين چیزی استفاده نمی‌شود.

البته این مسأله را عرض می‌کنیم که تعدّد در لیالی و تعدّد در اوقات، موجب تعدّد در حقیقت خارجی عالم قدر و عالم قدر نمی‌شود؛ چون آنجا عالم ثابتات است. فرض کنید - برایتان مثال زده‌ام - یک نفر از دنیا می‌رود. می‌گویند شب اول قبرش، نماز وحشت بخوانید. بعد در روایت داریم شخص می‌گوید که آقا من یک هفته بعد فهمیدم، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، بخوان!

اگر قرار بر وحشت نداشتن از نکیر و منکر باشد، آن بابا را یا پدرش را در آورده‌اند، چماق و فلان و یا اینکه اگر کاری‌اش... دیگر قضیه یک هفته بعد و یک هفته قبل ندارد. و همین‌طور عکسش! اگر شما متوجه بشوید یکی از دنیا رفته، امشب برایش نماز وحشت بخوانید، نماز لیلة الدفن بخوانید و بعد معلوم بشود نمرده، بیچاره نمرده! و سه روز بعد می‌میرد، نماز امشب شما پای او حساب می‌شود؛ توجه کردید؟ نه اینکه خدا از لطفش می‌آید حساب می‌کند؛ بحث بحث لطف نیست. یک واقعیت خارجی است. چون این نماز تحقق پیدا کرده و حقیقت این نماز در عالم ثابتات است، دیگر این مسأله قبل و بعد ندارد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد